

عزاداری‌ها باعث فراموش نشدن قضیه کربلا شد

آیت‌الله قرهی در سخنانس در مورد اثر محرم و صفر در بیداری اسلامی و انسانی گفت: عزاداری‌ها باعث فراموش نشدن قضیه کربلا شد.



آیت‌الله قرهی در سخنانس در مورد اثر محرم و صفر در بیداری اسلامی و انسانی گفت: عزاداری‌ها باعث فراموش نشدن قضیه کربلا شد.

به گزارش خبرگزاری مهر، آیت‌الله قرهی در شب بیست و سوم صفر با موضوع اثر محرم و صفر در بیداری اسلامی و انسانی سخنرانی کرد که متن آن اکنون از نظر شما می‌گذرد.

حیات حقیقی بشر به سمت نور است

احتیاج خلق به نور الهی، مثل احتیاج انسان به آب و هوا و آن چیزی که عامل حیات جسم است، همین‌گونه، زیاد است. لذا گاهی انسان به صورت ظاهر زنده است اما به حقیقت مرده است. وقتی فقط جسم، زنده است و نفس می‌کشد، یک حیوان است، حیوانی که نمی‌تواند حقیقت انسانی را درک کند. «الانسان حیوان الناطق»، این ناطقیت، فقط به سمت نور است. حیات حقیقی و حیات روح، نه حیات جسم. جسم، قالب است و مرکب برای روح. اگر روح به حقیقت معنا پیدا کرد، جسم هم به واسطه همین روح، حیات حقیقی می‌گیرد، نه حیات گذرا و ظاهری و آن‌گاه است که جسم هیچ‌گاه نمی‌میرد. بین جان و جسم فراق هست اما جسم هم حیات دارد.

مثل همان اولیاء خدا که بارها در مباحث اخلاق عرض کردیم. ابن بابویه، شیخ صدوق (علی الله مقامه الشریف) را بردند کنار امامزاده دفن کردند. محور، امامزاده بود، گرچه آن امامزاده مکرم هم همین‌گونه است، اما بعد از این که با سیل در قبرها آب افتاد و بدن ایشان نمایان شد که کفن هم نیوسیده و به روی آب آمد، حضرت شیخ صدوق (علی الله مقامه الشریف) محور قرار گرفت و ابن بابویه امروز محور است و مردان و زنان الهی دیگری که حتی بعضی از آنان هم گمنام هستند و این یک نکته بسیار مهم است.

در یکی از روستاهای اصفهان به نام قهی، نزدیک هرنه - که همین آقای صفار هرنه‌ای، اهل هرنه است - زنی در کنار امامزاده دفن شده بود. یک مقداری از امامزاده برای درست کردن، تخریب می‌شود. این زن، هفتاد سال پیش دفن شده بود. وقتی قبر او هم تخریب شد، دیدند کفن این زن هم تازه است. زن مؤمنه و متدینه‌ای که قدیمی‌ها که خاطراتی از او داشتند، تعریف کرده بودند یعنی دیگر مرد و زن هم ندارد. اگر انسان الهی شد، انسان بما هو انسان شد، عالم و غیر عالم هم ندارد. در یک روستا و شهر هم ندارد. یک زن، در یک روستا، این‌طور است. این نکته بسیار مهم است.

علی ای حال، حیات حقیقی بشر به سمت نور است. لذا اگر این حیات حقیقی نبود، قالب جسمانی در یک زمانی حیات به ظاهر دارد و بعد هم بر اثر کهولت سن و مرگ و دفن شدن، بعد از مدتی تبدیل به خاک می‌شود؛ یعنی صورت ظاهر هیچ می‌شود و از بین می‌رود. اما اگر حیات حقیقی بود، جسم هم حیات دارد که این از طریق نور است.

انسان، خودشناس هم نیست

آن مباحثی را که در این دو، سه شب عرض کردیم، به خصوص بحث شب اول و دوم را حتماً گوش بدهید که چرا ما حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) را به عنوان نور و هدایت می‌گیریم و اصلاً باید به سمت آن حضرات برویم که اگر نرویم، باختیم. علت این که این‌ها به عنوان تجلی اسماء و صفات خدا هستند، چیست؟ علت این که ما نه به اسماء خدا می‌رسیم و نه به صفات خدا چیست؟ اسماء و صفات خدا را ممنوع الوردیم، نه ذات خدا. تا قبل فکر می‌کردیم در ذات خدا ممنوع الوردیم و خط قرمز است، اما فهمیدیم اسماء خدا هم خط قرمز است، لا نازلهاش و تجلی‌گاه نازلهاش در مرکز نور است، «الله نور السماوات و الأرض» [1].

عرض کردیم هرچه که عنوان نور پیدا کند، مخلوق است. مخلوق، خالق‌شناس نیست. مخلوق، مخلوق‌شناس است. خیلی مهم است، اوج ادراکات عقلیه این است که مخلوق، مخلوق را می‌شناسد، آن هم بما هو موجوده نه بما هو حقیقه. آنچه که موجود است را می‌شناسد، نه آنچه که حقیقت این مخلوق است. چون حقیقت مخلوق را نمی‌فهمد. این هم باز یک رمز و کد است. بشر همین‌طور هیچ است. بشر مدعی، هرچه که جلو می‌رود، می‌بیند که هیچ است، در جهل است.

لذا عرض کردیم این که اولیاء خدا، بزرگان و اعظم می‌فرمایند: ما هیچیم و فقرمان را بیشتر می‌فهمیم، «أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ» [2]، این تعارف نیست. ما می‌گوییم تعارف می‌کنند، شکسته‌نفسی می‌کنند. اما اتفاقاً آن‌ها خوب درک می‌کنند. ما درک نمی‌کنیم، ادعا می‌کنیم اما آن‌ها خوب درک می‌کنند و متوجه می‌شوند که واقعاً هیچ چیز دستشان نیست.

لذا اینکه فرمودند: «مَنْ عَرَفَ تَقْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» [3] واقعاً هم همین‌طور است. می‌روند، می‌فهمند که نمی‌توانند. بارها عرض کردیم یکی از معانی خود فاء که من الحروف است، تحقیقه است. فاء بر سر قد تحقیقه من الحروف آمده، «التحقیق مع التحقیق» می‌شود؛ یعنی به تعبیر عامیانه، مو لای درزش نمی‌رود که هر کس خود را شناخت، خدا را شناخته است. پس نتیجه این که انسان خودش را هم نمی‌شناسد. انسان خودشناس هم نیست. شناخت ما جزئی است، آن هم بما هو موجوده،

نه بما هی حقیقه. ما حقیقت را نمی‌دانیم. پس مخلوق، مخلوق‌شناس می‌شود. لذا می‌گویند: اگر می‌خواهید واقعاً همین بما هو موجوده را بشناسید، باید به طرف نور بروید، چون باید با نور جلو بروید.

لفظ نمی‌تواند حقیقت معنا را برساند

دیشب عرض کردیم که کلام و معنا در لفظ نمی‌گنجد. تازه این‌هایی که ما می‌گوییم، همه لفظ است. هرچه که انسان جلو می‌رود، واقعاً می‌فهمد که عاجز است. اصلاً باید واقعاً دستش را به عنوان عجز بلند کند. اینکه رکوع و سجده اولیاء خدا طولانی بوده، به همین دلیل است. آیت‌الله العظمی اراکی (اعلی الله مقامه الشریف) یکی از کسانی بود که نماز جماعتشان در مدرسه فیضیه، شاید بیش از 45 دقیقه طول می‌کشید. یک نماز مغربشان حداقل سی دقیقه بود ولی مدرسه فیضیه، با این که همه کس نمی‌توانست بیاید، مملو بود. با این که این پیرمرد در کبر سن بود، بالای نود یال سن داشت، اما نمازی داشت که عجیب و غریب بود.

یک دلیلش این است که هرچه جلو می‌روند، می‌فهمند عاجزند و انسان وقتی عاجز شد، خضوعش بیشتر می‌شود. وقتی عجز خودش را درک کرد، خضوعش بیشتر می‌شود. بشر وقتی به سمت نور رفت، با نور می‌رود. عرض کردم قالبی به نام لفظ را درست کردند که هم خود متکلم، واضع لغت، مفهوم و منظوری که در ذهنش هست را به وسیله ابزاری به نام لفظ برساند و هم مخاطب معنا را بگیرد.

یک مثال زدیم. عرض کردیم اگر الآن تاریک بشود، همه برق‌های محل هم برود، هزار نفر هم باشند، مدام بگویند: نور، نور، این‌جا روشن نمی‌شود. معنا یک چیز دیگر است. نور یک چیز دیگر است. معلوم شد ما با لفظ نمی‌توانیم نور تولید کنیم. لفظ می‌خواهد معنا را برساند اما واقعاً حقیقت معنا را نمی‌تواند برساند. لفظ حتی بما هو موجوده هم نمی‌تواند برساند.

وقتی بنا باشد الفاظ هم نتوانند معانی را حتی بما هو موجوده، نه بما هی حقیقه برسانند، آن هم در باب مخلوق، خالق که هیچ، پس ما خالق‌شناس نیستیم إلا به طریق مخلوق. آن هم مخلوقی که خودش بیان فرمود: من این‌ها را در باب نور قرار دادم. چون پروردگار عالم که جسم نیست، «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ».

مخلوقیت حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) با مخلوقیت ما اصلاً قابل قیاس نیست

انسان تمام جمال و کمال پروردگار عالم را در قالب نازله، می‌تواند درک کند، آن هم بما هو موجوده، نه بما هی حقیقه و تازه آن هم نسبت افراد با هم فرق می‌کند؛ یعنی هر کسی نسبی است. یک مثال بزنیم. شما اگر بخواهی یک ولتاژ بالا را به یک باتری ضعیف، وصل کنی، آن باتری می‌سوزد، یا چراغ می‌سوزد. طبعاً باید داده‌ها، با آن چیزی که به عنوان پذیره است، با هم هم‌خوانی داشته باشند - پذیرش یکی از نکات است - اگر با هم توأم شد، می‌شود. داده‌های وجودی الهی به عنوان نور که بما هو نور است، قالب نازله آن عصمت است. عصمت، نازله نور الهی است که حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هستند. این گیرنده‌ها هم باید گیرنده‌های قوی باشند. چون یک گیرنده می‌خواهد، یک فرستنده.

اولاً فرستنده پروردگار عالم، در باب نورش نازله است، نه حقیقت که باز خود آن هم یک گیرنده‌ای به نام مخلوق می‌خواهد؛ چون مخلوق باید از مخلوق، خداشناسی را یاد بگیرد. پس مخلوق هست، منتها اعظم مخلوق‌ها است و آن عصمت است.

همه مخلوق هستند، اما گفت: میان ماه من تا ماه گردون، تفاوت از زمین تا آسمان است. ما فکر نکنیم می‌گوییم: حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هم مخلوق هستند، یعنی آن‌ها هم مثل ما هستند. اصلاً ما نمی‌توانیم این را درک کنیم. مخلوقیت حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) با مخلوقیت ما اصلاً قابل قیاس نیست.

مثل اینکه استکان ظرف است، خود دریا هم ظرف است. دریا ظرفی است که توانسته این آب‌ها را جمع کند؛ یعنی آن گودال بسیار عمیقی که من ناحیه الله درست شده که این آب‌ها همه در او جمع شوند. هر دو ظرف هستند اما این ظرف استکان کجا و ظرف دریا کجا؟ می‌توانید به دریا ظرف بگویید، به استکان هم می‌توانید ظرف بگویید، اما آن کجا و این کجا؟

وقتی گفتیم نور ذوالجلال و الاکرام، نور یعنی مخلوق و الا ذوالجلال و الاکرام نور نیست. تصور نکنیم حضرت حق، ذوالجلال و الاکرام نور است. نور یعنی مخلوق اما او کجا و ما کجا؟ منتها آن‌هایی که نور نیستند، باید به سمت نور بروند تا ارتزاق بما هو موجود، نه حقیقی را داشته باشند و خدا هم از ما همین را می‌خواهد.

بدانید پروردگار عالم خودش هم می‌داند و اصلاً نیاز به این نیست که از ما تکلیفی بخواهد که ما لا یطاق باشد «لَا یُکَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا» [4][4]. وسع اعظم انسان‌ها هم که مخلوق هستند یک حدی است. ذوالجلال و الاکرام لایتناهی است. منتها وسع‌ها متفاوت است. در باب اینکه انسان بتواند وسع او هم زیاد شود، باز باید به سمت نور برود. راه، نور است، حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هستند. پس با توجه به این مطالب معلوم می‌شود که اصلاً حرکت این است که ما آن‌ها را انتخاب کنیم و غیر از این نیست.

وجود مقدس پیامبر عظیم‌الشأن، حضرت محمد مصطفی (صلي الله علیه و آله و سلم)، آن کسی است که هم حامد است و هم محمود و آن کسی که به عنوان مخلوق است، اما «طیب نفوسنا و شفیع ذنوبنا» قرار می‌گیرد. لذا بشر به این حقیقتی که الآن بما هو موجوده است و به عنوان حقیقت برای او محسوب می‌شود، نیاز دارد. پس راه همین است که به این سمت برود و غیر از این نمی‌تواند خداشناس باشد. اگر هم بگوید خداشناسم، همان همزاتی است که عرض کردیم.

اطاعت محض و نظر مورخین غربی

لذا با توجه به همین مطلب، ببینید که حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) تنها کسانی هستند که در عالم توانستند اثرگذار باشند و هر کسی هم هر چه خواست، هر چه بیشتر به این‌ها نزدیک شد، برنده است. نزدیک شدن هم به یک چیز

است و آن این که مطیع محض مولا باشد و مولا را اطاعت کند. «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ» [5][5]. در حقیقت اگر این‌ها را اطاعت کرد، برنده است و بالاترین مطلب را پیش برده.

دکتر ژوزف فرانسوی، آقای رینیو ژوزف، مؤلف کتاب اسلام و اسلامیان، راجع به شیعه می‌گوید: شیعه، دین خود را با شمشیر پیش نبرد، بلکه با نیروی تبلیغ و دعوت پیشرفت کرد و اهتمام آن‌ها به برگزاری مراسم سوگواری، موجب شده که تقریباً دو ثلث از مسلمانان و بلکه جماعتی از هندو و مجوس و سایر مذاهب و ادیان، با آنان در عزای حسین (علیه الصلوة و السلام) شرکت کنند. حقیقت این است که هر کس توانست با این روش که روش تکمیلی است، جلو برود پیروز است لذا این اثری که به سمت نور می‌رویم، تکمیل‌کننده است - این بحث‌هایی که در این چند شب بیان شد، مقدماتی برای این بحث بود و الا خود آن مقدمه، یک بحث مفصل علمی می‌طلبد - . وقتی به سمت نور رفتیم، یکی از راه‌های آن اطاعت محض است.

دکتر کارن بروکلمان، خاورشناس و محقق آلمانی می‌گوید: یکی از خصایص شیعه این است که می‌گوید: ما پیرویم (معنای همان شیعه، شیعه یعنی پیرو) و از کسانی که آن‌ها را امام می‌نامند، پیروی می‌کند. از جمله از پیروی‌های آن‌ها این است که در عزاداری پیروی می‌کنند - چقدر قشنگ و با دقت این مطلب را دیده. معالاف ما خودمان آن قدر دقت نداریم و این درد است. مثل ما مثل ماهی است که می‌گویند: ماهی درون آب است، آب را درک نمی‌کند اما آن‌ها چون بیرون از آب هستند، متوجه می‌شوند - از جمله در شهادت حسین (علیه الصلوة و السلام) که علاوه بر نتایج و اثرات سیاسی، موجب تحکیم و اشاعه مذهب شیعه گردیده و این مذهب، مرکز و مظهر تمایلات ضد استعماری است. دکتر موریس دوکبری، اندیشمند فرانسوی، بیان می‌کند: پیروان حسین (علیه الصلوة و السلام) به یک چیز معتقدند که خیلی جالب است و آن اطاعت از امامشان است ولو در عزاداری.

چون این‌ها تحقیق کردند، دیدند چرا ما عزاداری می‌کنیم. اصلاً خود عزاداری در مجلس یزید به وجود آمد. بعد از آن قضایا و خطبه امام زین‌العابدین (علیه الصلوة و السلام)، یزید برای این که اعلام کند که من اصلاً نگفته بودم که آن‌ها را به شهادت برسانند و آن‌ها غلط کردند، اجازه داد هفت شبانه‌روز عزاداری کنند. در تاریخ دمشقیه مطالبی را بیان کردند، در کتب ما هم وجود دارد. حتی همسر یزید خودش در عزاداری شرکت می‌کرد. درست در خود همین شام بلا آغاز عزاداری شد.

می‌گویند: حتی پیروان حسین (علیه الصلوة و السلام) به واسطه عزاداری حسین (علیه الصلوة و السلام) می‌دانند که پستی و زبردستی استعمار و استثمار را نباید قبول کنند. زیرا شعار پیشرو آن‌ها، آقای آن‌ها این بوده است: تن ندادن به زیر بار ظلم و ستم. ما این مطالب را نمی‌گوییم، این‌ها را مورخین غربی بیان می‌کنند. لذا رفتن به سمت نور، همان پذیرفتن فرمان الهی است. می‌گوییم: ما مطیع هستیم، هر چه شما بگویید.

نور در قرآن، حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هستند

خیلی جالب است، یک دلیل و برهان برای این که ما بدانیم اصلاً نمی‌توانیم خداشناس شویم، الا به پیروی، این است که در قرآن، اصل نماز هست، تازه اصل نماز هم «وَأَقِمْوُا الصَّلَاةَ» است، اقامه کنید، یک جای آن «وَ ارْكَعُوا مَعَ الرَّائِعِينَ» [6][6] رکوع کنید با رکوع کنندگان آمده است، اما آیا در خود قرآن یک جا دارد که نماز مغرب سه رکعت است؟ ندارد. همه مسلمان‌ها، حتی وهابیت ملعون که ادعا می‌کند مسلمان هستند و امروز بازوی یهود حرمین شریفین را غصب کرده و شکی نیست که این‌ها یهودی و یهودی زاده هستند، نتوانسته که تغییر بدهد. مگر می‌تواند؟! همه می‌گویند: نماز مغرب سه رکعت است. نماز صبح دو رکعت است. این در کجای قرآن آمده است؟ انسان آیه به آیه قرآن را مطالعه کند، یک جا پیدا نمی‌کند که مثلاً نماز صبح دو رکعت است.

حالا این یک نمونه کوچکی است که دارم عرض می‌کنم. این چیزی است که برای ما ملموس است؛ چون بشر بالأخره محدود است و همیشه می‌خواهد با چیزهایی که ملموس و محسوس است، جلو برود. پس ما هیچ جای قرآن نداریم که بیان شود چند رکعت نماز باید بخوانیم. همان چیزی که اهل جماعت می‌گویند که ما سنی هستیم. البته سنی حقیقی ما هستیم که سنت پیامبر را رعایت می‌کنیم. این سنت یعنی که ای انسان، به هیچ عنوان نمی‌توانی خودت خداشناس باشی و احکام پروردگار عالم را بدانی.

نکته‌ای بگویم که اولیاء خدا بیان کردند: این در زمان وجود مقدس آقا جانمان، حضرت حجت (عجل الله تعالی فرجه الشریف)، خوب باز می‌شود و آن این که حتی عنوان کتب الهی برای این است که انسانی که در معرفت‌شناسی هنوز در حد اولیه است؛ یعنی در حد معرفت بما هی موجوده است، نگوید: که از کجا معلوم که این از طرف خداست. برای همین کتاب می‌آید و الا انسان خیلی از چیزها را به حقیقت از کتاب نمی‌تواند پیدا کند.

اینکه بیان می‌شود کتاب، سنت، اجماع و عقل، ما در درس خارج اثبات کردیم که اجماع به حقیقت وجود ندارد. عقل هم باید در بستر کتاب و سنت باشد و کتاب هم اجمال است. معمولاً آنچه که ما بیان می‌کنیم، این است که به سراغ سنت می‌رویم؛ یعنی قول و فعل معصوم است که ما را نجات می‌دهد. لذا این که بیان می‌کنیم اجتهاد در مقابل نص وجود ندارد، معمولاً نص قول معصوم است یعنی اگر پروردگار عالم کتابی را هم فرستاده، این کتاب، اجمالی و مجمل است. این که امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) می‌فرماید: قرآن‌های به نی را بنزد؛ چون حقیقت قرآن، خود امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) است. امیرالمؤمنین (علیه الصلوة و السلام) قرآن ناطق، قرآن متحرک و قرآن حقیقی است.

این قرآن، دست من و شما باشد، ما چطور می‌خواهیم احکام را از آن اخذ کنیم؟ ما در نمازش ماندیم. اگر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نفرموده بود، ما چطور می‌خواستیم نماز بخوانیم؟ معلوم است که هر کس یک طور می‌خواند. یکی می‌گفت: من در طی شبانه‌روز، یکبار می‌خوانم. حالا چطور می‌خواند؟ آن وقت می‌دید که اصلاً هزاران هزار نماز وجود دارد. یکی یک رکوع و

سجده انجام می‌داد و می‌گفت: این نماز است. اصلاً کجای قرآن فرموده: در نماز، حمد و سوره را باید بخوانی و حتماً باید حمد باشد؟ گرچه خود حمد هم سوره است، اما چون دیگر اس و اساس می‌شود، در اصطلاح عامیانه، می‌گوییم حمد و سوره؛ یعنی بعد از سوره حمد، هر سوره‌ای را که خواستید می‌توانید بخوانید، به جز سوره سجده‌دار.

بالاخره همه این‌ها را برای ما تبیین کردند و این‌ها همان چیزی است که حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) برای ما بیان کردند. این همان فقه‌الصادق (علیه الصلوة و السلام) است. اینجا است که می‌فهمیم باید هر چه که باشد به سمت نور برویم و الا قرآن به خودی خود - می‌ترسم یک چیزی بگویم و چون درک نشود، مرتد و کافر هم بشوم، اما این‌ها فرمایشات اعظم است - با همه عظمتش، همین قرآنی که می‌بوییم، می‌بوسیم و دست بدون طهارت و وضو نمی‌توانیم بر خطوط آن بزنیم، نور نیست. همین قرآنی که بیان شده و تبیین می‌کنند نور است، نور، کس دیگری است. روایات را می‌خوانیم که خود حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) فرمودند که نور در قرآن ما هستیم.

حقیقت هم همین است که نور، حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هستند و الا قرآن، در قالب کلام است و کلام نمی‌تواند به خودی خود معنا را برساند. الفاظ است. همین الفاظ مقدسی که باید ببوییم و ببوسیم و اشتباه نشود، احترام به قرآن باید باشد. وقتی قرآن خواندید، قرآن را روی زمین نگذارید - که آن طرفی‌ها خیلی هم به این مقیدند و اگر این کار را بکنید دعوایتان می‌کنند، ولی آن‌ها فقط ظواهر را می‌گیرند - ما باید احترام را بگذاریم و قرآن را روی دو دست نگه داریم و حرمت قرآن باید حفظ شود، ولی قرآن ناطق، مهم است.

این عزاداری، عالم را تکان داده

پس دیگران فهمیدند که اس و اساس، حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هستند و انسان باید همه مطالب، حتی عزاداری را هم از این حضرات یاد بگیرد. اصلاً یکی از خصوصیات عزاداری، همین منبر است. چرا این قدر ما در عزاداری تأکید داریم که مراقب باشید این منبر را نگیرند. حتی متأسفانه در مجالس ختم که اصلاً یکی از مطالب مجلس ختم، تذکار و یادآوری است، در بعضی از جاها و شهرستان‌ها، فقط مداحی و ذکر مصیبت دارند، در حالی که اصلاً مجلس تذکار است و باید یاد بگیریم.

ببینید این مورخین غربی مثل موریس فرانسوی، کارل خاورشناس آلمانی و دکتر ژوزف فرانسوی می‌گویند که شیعه چه خصوصیتی دارد و اصل قضیه را پیروی می‌دانند و می‌گویند: همین مطالب است که عالم را تکان داده و حتی مجوس و بودایی‌ها هم عزاداری می‌کنند. می‌دانید یکی از خصایص بودایی‌ها این است که دائم با مسلمانان در جنگند و برای مسلمان‌ها گرفتاری درست می‌کنند. الآن ببینید چقدر از مسلمانان را در میانمار کشتند، اما خیلی جالب و عجیب است که همین‌ها در اربعین می‌آیند!

شبکه افق یک مستندی را نشان داد که با این بودایی‌ها که در اربعین به پیاده‌روی آمده بودند، مصاحبه کرده بودند. به آن‌ها گفت: شما که مسلمان‌ها را می‌کشید، می‌گوید: نه، حسین (علیه الصلوة و السلام) یک چیز دیگر است. همه این‌ها برای این است که این نور به ما یاد داد که عزاداری کنیم. اگر عزاداری برای اهل بیت و ابی‌عبدالله (علیهم صلوات المصلین) نبود، از بین می‌رفت.

چه چیز باعث شد شهادت حضرت زهرا (علیها الصلوة و السلام) فراموش نشود؟

بی‌بی دو عالم (علیها الصلوة و السلام) در مدینه النبی؛ یعنی شهر پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) به شهادت رسید، درب خانه را آتش زدند و پشت درب ماند. اگر دو تا مطلب را خود پروردگار عالم قرار نمی‌داد - شک نکنید که خود پروردگار عالم قرار داده است - بدانید که اصلاً قضیه شهادت حضرت زهرا (علیها الصلوة و السلام) به فراموشی سپرده می‌شد. یکی این که قبر حضرت مخفی است.

در همین ترکیه و متأسفانه آذربایجانی که غصب شده و یک روزی ان‌شاءالله به میهن برگردد، با این که شیعه هستند، این طور تبلیغ کردند که آدم تا به حج نرفته، نعوذبالله، هر گناهی کرد، هیچ اشکالی ندارد و اصلاً این باورشان شده است. اما همین ترکیه‌ای‌ها یک نقشه بقیع دارند، که من این را خودم در کاروان آن‌ها دیدم که قبر دختران پیامبر و نوادگان ایشان مشخص است. با این که می‌دانید وهابیت ملعون همه قبرها را صاف کرده، سنگ قبر ندارد و می‌خواستند اصل را از بین ببرند ولی نتوانستند، اما همان ترک‌ها هم می‌دانند که قبر بی‌بی دو عالم (علیها الصلوة و السلام) معلوم نیست. شافعی‌ها، حنبلی‌ها، حنفی‌ها و مالکی‌ها، همه فِرَق می‌دانند که قبر بی‌بی دو عالم (علیها الصلوة و السلام) گم‌شده است و همه برایشان سؤال است که چرا؟ و پروردگار عالم این‌طور خواسته و الا اصلاً شهادت ایشان، به دلیل سکوت امیرالمؤمنین و اهل بیت (علیهم صلوات المصلین) برای این قضیه فراموش می‌شد.

یکی هم تاریخ شهادت حضرت است که بین هفتاد و پنج روز و نود و پنج روز اختلاف است. آیت‌الله مولوی قندهاری (اعلی الله مقامه الشریف) فرمودند: کسی محضر آقا سید ابوالحسن اصفهانی (اعلی الله مقامه الشریف) آمد و پرسید که هفتاد و پنج روز درست است یا نود و پنج روز؟ ایشان فرمودند: شما چکار دارید که کدام درست است، هر دو را بگیرید. اتفاقاً آیت‌الله العظمی مرعشی نجفی (اعلی الله مقامه الشریف) هم این را بیان فرمودند

سؤال پیش می‌آید که آیا عزاداری زیادی نیست؟ من ان‌شاءالله روایت عجیبی را می‌خوانم که داود بن سرحان نقل می‌کند، حضرت می‌فرمایند: اصلاً احیای امر ما به همین مصایب است. ما زمان شهادت پیامبر، وجود مقدس امام حسن مجتبی و ابی‌عبدالله (علیهم الصلوة و السلام) را می‌دانیم، اما چرا باید زمان شهادت بی بی دو عالم (علیها الصلوة و السلام) معلوم نباشد؟

برای این که طولانی‌تر شود، بگوییم دهه اول و دهه دوم.

طولانی کردن عزاداری و فراموش نشدن جریان کربلا

شاید بعضی بگویند که چقدر عزاداری کنیم؟ اصلاً اس و اساس همین است. لذا امام راحل و عظیم‌الشان (اعلی الله مقامه الشریف) نفرمودند که این عاشورا بود که اسلام را زنده نگه داشت. حتی نفرمودند: این محرم بود که اسلام را زنده نگه داشت، بلکه فرمودند: این محرم و صفر است که اسلام را زنده نگه داشته است.

خیلی عجیب است. طولانی شدن این عزاداری، صورت ظاهر است، یک حکمتی در آن است. این مشکی پوشیدن ظاهرش است. بعضی دو ماه نذر می‌کنند که مشکی بپوشند؛ چون وقتی نذر می‌کنند، دیگر نمی‌توانند در بیاورند. آیا شما برای بستگان خودتان، دایی، خاله، عمو و ...، اگر از دنیا بروند، این قدر لباس مشکی می‌پوشید؟ بعد هم این که صدها سال گذشته است. ما اصلاً پدر پدربزرگمان را به یاد داریم؟ نه قبرش را می‌دانیم و نه می‌دانیم چه زمانی از دنیا رفته است که حداقل یک سالگرد کوچک خانوادگی بگیریم، بگوییم امشب سالگرد وفات پدر پدربزرگمان است! اما ابی‌عبدالله (علیه الصلوة و السلام) را می‌دانیم و دو ماه هم لباس مشکی می‌پوشیم.

اصلاً آیا کسی سالگرد دوم یا سوم پدرش مشکی می‌پوشد؟ خیر، دیگر مشکی نمی‌پوشد. پس این چه حکمتی است، چه دلیلی دارد که این‌طور بیان می‌شود؟ باید در این تأمل کرد. این شب‌ها بیان کردیم که مخلوق باید به سمت مخلوق برود و هیچ‌وقت خالق را درک نمی‌کند، الا به طریق مخلوق آن هم بما هو موجوده نه بماهی حقیقه الشیء. آن مخلوق هم نور است؛ چون نور است که می‌تواند انسان را جلو ببرد، ظلمت نمی‌تواند. و آن نور هم حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) هستند. «اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ».

طبعاً ما صفات و اسماء پروردگار عالم را درک نمی‌کنیم، الا نازل‌ه‌اش؛ چون ردیف می‌خواهد و ما هم ردیف پروردگار عالم نیستیم. پس باید به سمت این‌ها برویم و همه این مطالب برای این است که این امر احیا شود. لذا واقعاً این راه است. کربلای معلی در یک بیابان برهوت بود. همان کاری که حضرت زین‌العابدین (علیه الصلوة و السلام) کرد که آغاز عزاداری در شام بلا شروع شد و هفت روز اجازه عزاداری دادند، باعث فراموش نشدن این قضیه شد. همین که حضرت زین‌العابدین (علیه الصلوة و السلام) و حضرت زینب کبری (علیها الصلوة و السلام) بیان کردند: ما را به کربلا برگردانید که اول آنجا را زیارت کنیم. شهید بزرگوار آیت‌الله قاضی (اعلی الله مقامه الشریف)، آن شهید محراب که از اعظم و بزرگان است، در کتاب اربعینش خیلی مفصل، زیبا و علمی اثبات کرد که اربعین اول درست است.

آنها این کار را کردند که به کربلا برگردند، آنجا عزاداری را به پا کنند. بعد خود زین‌العابدین (علیه الصلوة و السلام) وقتی به مدینه برمی‌گردند یک جور دیگر عزاداری به پا می‌کنند. حضرت زینب کبری (علیها الصلوة و السلام) یک جور دیگر با بانوان مدینه عزاداری به پا می‌کند. بعد حضرت برای این که نگذارد این قضیه فراموش بشود، سفره پهن می‌کنند، گریه می‌کند، بچه می‌دهند برای او اذان و اقامه بگویند، یاد حضرت علی اصغر می‌کند. وقتی در بازار می‌رود، می‌بیند گوسفندی را ذبح می‌کنند، می‌گوید: آیا به او آب دادید؟ حضرت می‌داند این‌ها مسلمان هستند، آب می‌دهند، اما این چه سؤالی است؟ مخصوصاً می‌خواهد به کربلا گریز بزند که یادآوری کند، این جریان فراموش نشود.

مراقب باشید، ورود به این وادی، خط قرمز است

لذا بعضی نمی‌دانند، می‌گویند: چرا عزاداری را این‌قدر زیاد می‌کنید؟ خدا گواه است، یکی از مطالب افراط و تفریط همین است. بحث اتحاد جداست. وحدت با اهل جماعت یک بحث جدایی دارد. خدا گواه است، این نیست که تصور کنیم ما از اصولمان باید عقب‌نشینی کنیم. امام راحل عظیم‌الشان (اعلی الله مقامه الشریف) آن که خود در این عصر و زمان منادی وحدت است، در باب مناسک حج، اصلاً اجازه نمی‌دهد غیر شیعه اثنی عشری ذبیح را ذبح کند. ایشان اصلاً قبول نمی‌کنند.

الآن که دیگر نظم گرفته، اما آن زمان اهل جماعت، از این بادیه‌نشین‌ها می‌آمدند، می‌گفتند: کمک کنند، بکشند و برای خودشان ببرند. امام بالصراحه فرمودند: خیر، فقط باید شیعه اثنی عشری باشد. امامی که می‌گوید: پشت سر آن‌ها نماز بخوانیم، آن هم نه شافعی و حنبلی و ...، وهابی ملعون، یهودی، اما این‌جا می‌گوید: خیر، اگر هم کشته شد، باید مجدداً بکشید. استفتائات ایشان را در باب مناسک حج ببینید.

پس این‌طور نیست که ما بگوییم: به خاطر وحدت این شهادت را هم تعطیل کنیم. اصلاً چه کسی گفته از اول محرم باید عزاداری کنیم؟ خوب این سؤال پیش می‌آید، اما نظر مورخین غربی را بیان کردیم که گفتند: این‌ها حتی در عزاداری پیرو امامان‌شان هستند. ما از حضرات معصومین (علیهم صلوات المصلین) یاد گرفتیم. آن‌ها از شب اول محرم حزین بودند، هر چه به روز عاشورا نزدیک می‌شد، حزن‌شان بیشتر، تغییر چهره‌شان بیشتر و وضع‌شان طور دیگری می‌شد، و الا روز شهادت معلوم است فقط عاشورا است. اما چه چیزی پشت این نهفته شده است؟

مع‌الاسف آتش زدن درب خانه حضرت زهرا (علیها الصلوة و السلام) که در شهر بود، می‌بینیم امثال آن سید بزرگوار در لبنان، می‌گویند: چه کسی گفته درب را آتش زدند، چنین چیزی نبوده! یعنی حتی یک موقع شبهه از علمای شیعه به وجود می‌آید که این درد است. اما این را هیچ کسی نتوانسته شبهه بیاندازد. همه اهل جماعت هم پذیرفتند که واقعه عاشورا اتفاق افتاده. حتی وهابیت هم پذیرفته و نمی‌تواند نه بگوید. وهابیتی که می‌گردد همه چیز را منکر شود، نتوانسته، منتها می‌گوید: به ما ربطی ندارد، دو گروه بودند، آن پسر خال‌المؤمنین بوده، این هم ... ولی نمی‌توانند منکر شوند.

اما شهادت حضرت زهرا (علیها الصلوة و السلام) را منکر هم شدند. فدک را منکر هم شدند. بعضی هم به عنوان وحدت آمدند،

گفتند: نه این روایات ضعیف است. چه می‌گویید؟! والله العظیم اگر کسی بخواهد در این مطالب روضه اهل بیت(علیهم السلام)، در هر قسمش شبهه بیاندازد، خدا گواه است گرفتار می‌شود. همان آقایی که قائم مقام شد، یک زمانی راجع به فدک مطلبی نوشت، گرفتار شد و به قول بعضی چوب حضرت زهرا(علیها الصلوة و السلام) را خورد.

با بعضی چیزها بازی نکنیم؛ یعنی قابل بازی کردن نیست. خدا گواه است، خطر دارد. یک چیزی است که انسان باید مراقب باشد، وحشت کند. این وادی خط قرمز است، ورود پیدا نکند. بله، یک چیزهایی هست که امام‌المسلمین هم بیان فرمودند و درست هم فرمودند و باید انسان مطیع فرمان ایشان باشد. ایشان فرمودند: قمه نزنید. کسانی که از صحابه بودند، بله یک خطاهایی کردند، طبق آیات قرآن مورد لعن خدا هستند، ملعونند و لعن می‌شوند. کسی که پیغمبر(صلي الله عليه و آله و سلم) را اذیت کند، لعنت خدا بر اوست و خود آن‌ها هم در کتبشان دارند که پیامبر(صلي الله عليه و آله و سلم) فرمودند: «إِنْ فَاطِمَةَ بَضَعَتْ مِني، مَنْ أَذَاهَا فَقَدْ أَذَانِي» [7] [Z]، با این جورچین، لعن، متعلق به خود آن‌هاست، اما فحش دادن، زیر پا اسمشان را گذاشتن و ... غلط است.

لذا خیلی جالب است، این داعشی‌های ملعون امسال یک عکس را برداشته بودند، زیرش اسماء خلفا و همسران پیامبر را زده بودند، گفته بودند که این‌ها در راهپیمایی اربعین روی این عکس راه می‌روند که احساسات اهل جماعت را تحریک کنند. بعد الحمدلله اصل آن عکس پیدا شده بود و گفتند: فتوشاپ بوده و فریب این‌ها بوده است. کسی که در وادی ابی‌عبدالله(علیه الصلوة و السلام) است، این کارها را نمی‌کند و هر که برای ابی‌عبدالله(علیه الصلوة و السلام) کار نکند، برملا می‌شود. کسی که برای خدا و اهل بیت کار کند، معلوم است.

اگر کسی یک عمر سلام بدهد، لحظه جان کندن می‌آید «السلام علیک یا اباعبدالله»

امام صادق(علیه الصلوة و السلام) فرمودند: «مَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ فِي جَوَارِ تَيْبِهِ وَ جَوَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ- فَلَا يَدَعُ زِيَارَةَ الْحُسَيْنِ ع» [8] [8] هرکس می‌خواهد در جوار پیغمبر، امیرالمؤمنین و بی‌بی دو عالم(علیهم الصلوة و السلام) باشد، زیارت ابی‌عبدالله(علیه الصلوة و السلام) را ترک نکند. این قدر تشویق می‌کنند که این بماند. لذا ببینید همیشه زیارت عاشورا هست. وقتی آن شخص توفیق پیدا کرد محضر آقا جان برسد، آقا سه چیز را سه مرتبه بیان فرمودند، نافله، عاشورا و جامعه. این سلام‌ها غوغاست، رساندن ما به نور است.

به قدری هم باوفا هستند که می‌آیند جواب می‌دهند. خیلی عجیب است. موقع جان کندن که سكرات است، می‌گویند: انسان حالات روحی که دارد، همان را بیان می‌کند، خدا گواه است، والده بنده - این را نمی‌گویم، چون والده بنده بودند، بلکه برای هر کس که این‌طور باشد، این‌گونه است. چهل روز پیش، شب عاشورا، لحظه جان کندن، سه کلمه را سه مرتبه تکرار کرد و بعد جان به جان آفرین تسلیم کرد. گفت: ابوالفضل، ابوالفضل، یا علی، یا علی، یا علی، یا حسین، یا حسین، یا حسین.

می‌گویند: آن لحظات خیلی سخت است. ما تا نرسیم نمی‌فهمیم. اصلاً همه چیز برای انسان سخت است، وضعش را نمی‌داند، می‌خواهد از این دنیا برود، قالب تهی کند، نمی‌داند چه کند، اما چیست که آن لحظه یک موقع کسی این‌طور می‌گوید؟ معلوم است، آقا، آقای باوفایی هست، یک عمر کسی سلام بدهد، یک جواب سلام را می‌گذارد لحظه جان کندن. چون موقعی که ملک الموت می‌آید، در روایات داریم که برای هر کسی با یک چهره‌ای می‌آید، برای بعضی به یک وضع خبیثی می‌آید. شما به ابی‌عبدالله(علیه الصلوة و السلام) سلام بده، بگو: آقا جان! لحظه جان کندن دستم به دامن. نور ابی‌عبدالله(علیه الصلوة و السلام) می‌آید.

پی نوشتها:

[1] [1]. نور / 35

[2] [2]. فاطر / 15

[3] [3]. مصباح الشریعه، ص: 13

[4] [4]. بقره / 286

[5] [5]. نساء / 59

[6] [6]. بقره / 43

[7] [7]. اعتقادات الإمامیه (للمصدق)، ص: 105

[8] [8]. وسائل الشیعه، ج: 14، ص: 425